



# بررسی فیلم همالت در مقایسه با نمایشنامه همالت

نادیا معقولی



## آغاز تطبیق

اشخاص، صحنه‌ها و گفت‌وگوهایی که در فیلمنامه حذف شده‌اند.

در پرده اول صحنه اول، ورود مجدد روح حذف شده و گفت‌وگوها نیز کاهش پیدا کرده است.

در پرده اول صحنه دوم، دو شخصیت ولتیمانند و کورنلیوس حذف شده و تعدادی از گفت‌وگوهای کلادیوس و همالت نیز کوتاه شده‌اند.

در پرده اول صحنه سوم، گفت‌وگوهای لایرتیس، پولونیوس و افیلیا خلاصه شده‌اند. آخرین دیالوگ پولونیوس حذف شده است.

در پرده اول صحنه چهارم، دیالوگ‌های همالت کوتاه شده و گفت‌وگوهای پایانی که بین هوراشیو و مارسوس رد و بدل می‌شود، حذف شده است.

در پرده اول صحنه پنجم، تعدادی از جملاتی که بین همالت و شبح رد و بدل می‌شود حذف و یا خلاصه شده است. در پایان همین پرده جملات روح که از زیر صحنه گفته می‌شود، حذف شده است.

کل پرده دوم صحنه اول حذف شده است.

حذف روزنکراتز و گیلدنسترن در پرده دوم صحنه دوم و آغاز صحنه از سخنان پولونیوس درباره علت دیوانگی همالت.

در پرده دوم صحنه دوم، از ورود مجدد روزنکراتز و گیلدنسترن تا ورود پولونیوس حذف شده است.

در همین پرده در صحبت بین همالت، بازیگران و پولونیوس، خواندن خطابه توسط بازیگران و تک‌گویی انتهای پرده کلا حذف شده است.

ابتدای پرده سوم صحنه اول حذف شده و از جایی شروع می‌شود که پولونیوس افیلیا را برای رویارویی با همالت آماده می‌کند. در همین صحنه گفت‌وگوی کلادیوس با خودش حذف شده است.

در همین صحنه تک‌گویی معروف همالت، درباره بودن یا نبودن حذف شده است. همالت به محض ورود گفت‌وگوش با افیلیا را آغاز می‌کند که برخی از جملات آن حذف شده است.

در همین صحنه جملات افیلیا بعد از خروج همالت حذف شده است.

در پرده سوم صحنه دوم، گفت‌وگوی همالت و هوراشیو و حضور روزنکراتز و گیلدنسترن حذف شده است.

در پرده سوم صحنه دوم، کل نمایش اصلی تله موش حذف شده و فقط لال بازی است.

در پرده اول صحنه پنجم، روح ماجرای مسموم شدن خود را برای هملت روایت می‌کند.	در فیلم این صحنه با تصویر به همراه صدای هملت نشان داده می‌شود.	حذف روزنکرانتز و گیلدنسترن در همین صحنه.
در پرده دوم صحنه اول افیلیا ماجرای ملاقات با هملت را برای پدر روایت می‌کند.	در فیلم این صحنه با صدای افیلیا روی تصاویر دیده می‌شود.	ابتدای پرده سوم صحنه سوم حذف شده و صحنه با ورود پولونیوس آغاز می‌شود. تک‌گویی‌های کلادیوس نیز کوتاه شده است.
در پرده دوم از صحنه دوم، پولونیوس به شاه و ملکه پیشنهاد ملاقات هملت و افیلیا را می‌دهد.	در فیلم در این صحنه هملت در پشت ستون حضور دارد و از نقشه ملاقات ساختگی اطلاع پیدا می‌کند.	در پرده سوم صحنه چهارم، گفت‌وگوهای هملت با مادرش خلاصه شده است.
در همین صحنه پولونیوس در گفت‌وگو با هملت جملاتی را خطاب به خودش می‌گوید.	در فیلم پولونیوس پنهانی به نزد شاه و ملکه می‌آید و این جملات را خطاب به آنها می‌گوید.	حذف پرده چهارم صحنه اول.
پولونیوس خبر ورود بازیگران را در پرده دوم صحنه دوم قبل از ملاقات هملت با افیلیا به هملت اطلاع می‌دهد.	در فیلم بعد از ملاقات هملت با افیلیا و پس از تک‌گویی بودن یا نبودن، پولونیوس به دیدار هملت می‌آید و خبر ورود بازیگران را می‌دهد.	حذف پرده چهارم صحنه دوم.
قبل از صحنه ملاقات بین هملت و افیلیا، کلادیوس از گرتروید می‌خواهد که از آنجا برود و او می‌پذیرد.	در فیلم در پشت پرده گرتروید نیز حضور دارد.	حذف ابتدای پرده چهارم صحنه سوم، شروع صحنه از پرسش کلادیوس از هملت است.
ملاقات هملت و گروه بازیگران در انتهای پرده دوم صحنه دوم رخ می‌دهد، قبل از صحنه سوم.	در فیلم این ملاقات بعد از صحنه سوم رخ می‌دهد.	حذف پرده چهارم صحنه چهارم.
تک‌گویی بودن یا نبودن در پرده سوم صحنه اول قبل از ملاقات با افیلیا قرار گرفته است.	در فیلم این جملات در بالای برج پس از ملاقات با افیلیا گفته می‌شود.	حذف ابتدای پرده چهارم صحنه پنجم، شروع صحنه با ورود افیلیا است. بعضی از سرودهای افیلیا کوتاه شده است.
در پایان پرده سوم صحنه دوم، پس از رفتن پولونیوس هملت از روزنکرانتز، گیلدنسترن و هوراشیو می‌خواهد که او را تنها بگذارند.	در فیلم تنها هوراشیو حضور دارد و هملت از او می‌خواهد که تنهاش بگذارد و هوراشیو این کار را به اکراه انجام می‌دهد.	در همین صحنه حذف ورود لایرتیس.
در ابتدای پرده سوم صحنه سوم کلادیوس تصمیم می‌گیرد که هملت را به انگلستان بفرستد یعنی بعد از نمایش مرگ گونزالو.	در فیلم کلادیوس پس از کشته شدن پولونیوس، به هملت اطلاع می‌دهد که باید به انگلستان برود.	در همین صحنه گفت‌وگوی لایرتیس و کلادیوس حذف شده است.
در پرده چهارم صحنه پنجم پس از بیرون رفتن هوراشیو به قصد مواظبت از افیلیا، کلادیوس با گرتروید سخن می‌گوید که لایرتیس با یاغیانی که به همراه دارد، وارد می‌شود.	در فیلم پس از خروج هوراشیو زمانی که گرتروید در حین سخنان کلادیوس از او دوری می‌کند، پیک نامه‌های هملت را برایشان می‌آورد و آن دو از یکدیگر جدا می‌شوند.	حذف پرده چهارم صحنه پنجم، شروع صحنه از آواز خواندن گورکن تا ورود هملت و هوراشیو. گفت‌وگوهای این صحنه نیز خلاصه شده‌اند.
		در پایان پرده پنجم صحنه اول، گفت‌وگوی لایرتیس و کلادیوس حذف شده است.
		حذف گفت‌وگوی ابتدای پرده پنجم صحنه دوم بین هملت و هوراشیو درباره سرنوشت روزنکرانتز و گیلدنسترن. در ادامه صحبت‌های هملت در همین صحنه صحبت‌های بین هملت و آزریک خلاصه شده است.
		در پایان پرده پنجم صحنه دوم، بسیاری از جملات حذف شده‌اند و در پایان ورود فرتینبراس نیز وجود ندارد.
<b>تفاوت‌های بین نقشه چین داستان در فیلمنامه نسبت به نمايشنامه</b>		
<b>فیلمنامه</b>	<b>نمایشنامه</b>	
در فیلمنامه پس از تک‌گویی هملت، صحنه سوم از پرده اول قرار دارد. یعنی صحبت‌های بین لایرتیس و افیلیا و بعد از پایان این صحنه ملاقات بین هملت و هوراشیو قرار گرفته است.	در نمایشنامه در پرده اول صحنه دوم، پس از خروج درباریان و تک‌گویی هملت، هوراشیو و مارسلوس وارد می‌شوند.	

## ● تحلیل شخصیت‌های فیلم در قیاس با نمایشنامه هملت

«در این نمایشنامه خود هملت پر دامنه‌ترین شخصیت بین شخصیت‌های تمام نمایشنامه‌های شکسپیر است که به صورت یک دانشمند، نقاد تئاتر، یک درباری، یک شمشیرزن، طنزگو، دلداده، یک فرزند و یک انتقام‌جو ظاهر می‌شود و با افراد گوناگونی از قبیل پدر، مادر، عمو و ناپدری غاصب، دوستان، جاسوسان، هنرپیشگان، سربازان، راهزنان و گورکنان مواجه می‌شود و این رابطه‌ها کار تشخیص شخصیت اصلی را دشوار می‌کند. اشکال دیگر این که ما او را بیش از هر هنرپیشه دیگری به حالت تنهایی روی صحنه می‌بینیم و به علاوه تظاهر او به جنون، پوششی است که ناراحتی واقعی عصبی او را پنهان می‌کند. ولی رابطه بین شخصیت‌های مختلف نمایشنامه و تضاد بین آنان مانع تمرکز فکر روی یک شخصیت برای شناسایی او می‌گردد.»

با چنین مقدمه‌ای به نظر می‌رسد بحث درباره شخصیتی چنین پیچیده کار مشکلی باشد؛ شخصیتی نمایشی که بیش از چهارصد سال انواع و اقسام تحلیل و نظریه در اطراف خود ایجاد کرده است.

ویسپیانسکی نظریه‌پرداز تئاتر در آغاز قرن تراژدی هملت را در این جمله خلاصه کرده‌است: «سرگذشت مرد جوانسال درمانده‌ای که کتابی در دست گرفته، می‌خواند! علت وجود چنین عقیده غیر منصفانه‌ای درباب هملت به مسیری بر می‌گردد که آثار شکسپیر طی گذشت زمان پشت سر گذاشته‌اند. نمایشنامه‌های او تا مدت زیادی فاقد



ارزش قلمداد شده‌اند و به تدریج و با گذشت زمان بود که ارزش‌های آنان کشف و مطرح شدند.

گفته هملت را چنین توصیف می‌کند: «موجودی کاملاً اخلاقی، شریف، اصیل و دلنشین و فاقد نیروی شهامت که باعث می‌شود قهرمان، در زیر باری از پای درآید که نمی‌تواند آن را بر دوش بکشد و یا بر زمین نهد.» و البته همیشه نظرات تا بدین حد مثبت نبوده است، حتی معاصرانی مانند برشت، او هملت را چنین می‌بیند: «مرد جوانسالی که با وجود جوانسالی شکمی برآمده دارد، علمی را که به تازگی در دانشگاه ویتنبرگ آموخته، بسی ناشیانه به کار می‌برد. این علم در منازعات دنیای فئودالی، برای او دست و پاگیر است، ذهنش در برابر واقعیت درنیافتنی، فاقد فهم و شعور عملی است. وی قربانی فاجعه‌آمیز تضاد میان استدلال یا عقل و فعل خویش است.» که البته این تحلیل برشت نیز طبیعی است با توجه به زمانه‌ای که در آن می‌زیست، در غوغای جنگ جهانی و ظهور هیتلر، تردید در مبارزه با غاصب، گناهی نابخشودنی بود.

و اما هملتی که یان کات بیش از همه شخصیت‌های هملتی که برشمرده شد، می‌پسندد: «پسر جوانی است که سیاست به جانش افتاده، از شبهه و پندار بیرون آمده، طعنه می‌زند و پرشور و خشن است.» با توجه به این تنوع عقاید هر کارگردانی که هملت را بر صحنه برده و یا به فیلم درآورده، برداشت خاص خود را در آن درآمیخته و اولویوه نیز خارج از این قانون عمل نکرده است. هملتی که اولویوه تصویر کرده است،

در این صحنه لایرتیس با خشم و خشونت آمده است که انتقام قتل پدر را بگیرد.

لایرتیس در فیلم با خشم کمتری با شاه صحبت می‌کند و هوادارانی نیز به همراه ندارد.

پس از خروج افیلیا در این صحنه کلادیوس با لایرتیس صحبت می‌کند.

در فیلم پس از خروج افیلیا این گفت‌وگو وجود ندارد و تصاویر مرگ افیلیا قرا گرفته است.

در پرده چهارم صحنه ششم، ملوانان نامه هملت را برای هوراشیو می‌آورند.

در فیلم این صحنه پس از صحنه ملاقات شاه و ملکه با افیلیای دیوانه و خروج او به همراه هوراشیو صورت می‌گیرد.

در نمایشنامه، هوراشیو نامه را به صدای بلند می‌خواند.

در فیلم متن نامه به صورت تصاویر دیده می‌شود.

در پرده چهارم صحنه هفتم، در ملاقات شاه و لایرتیس نقشه قتل هملت کشیده می‌شود.

در فیلم این توطئه چینی در پایان خاک‌سپاری افیلیا صورت می‌گیرد.

در همین صحنه نامه هملت به دست شاه می‌رسد.

این نامه در فیلم قبل از ورود لایرتیس بعد از خروج افیلیا از نزد شاه و ملکه به دست هردویشان می‌رسد.

در پرده چهارم صحنه هفتم گرتروید خبر مرگ افیلیا را برای شاه و لایرتیس می‌آورد.

در فیلم بعد از ملاقات لایرتیس با افیلیای مجنون او در آب غرق می‌شود و روی تصاویر صدای گرتروید شنیده می‌شود.

در انتهای پرده پنجم صحنه اول، کلادیوس و لایرتیس با یکدیگر از صحنه خارج می‌شوند.

در فیلم شاه، لایرتیس را با خود به تالار می‌برد و به انتقام گرفتن از هملت تشویقش می‌کند و نقشه مسابقه شمشیر بازی کشیده می‌شود.

در پرده پنجم صحنه دوم گرتروید به اشتباه شراب زهرآلود را می‌خورد.

در فیلم گرتروید با علم به مسموم بودن شراب آن را می‌نوشد.

در همین صحنه لایرتیس در حین بازی هملت را زخمی می‌کند.

در فیلم لایرتیس خارج از قواعد و زمان بازی به هملت ضربه می‌زند.

هملت شمشیر را یک بار به سینه کلادیوس فرو می‌کند و سپس از شراب زهرآلود به او می‌خورد.

در فیلم هملت چندین بار به کلادیوس ضربه می‌زند، اما از شراب استفاده‌ای نمی‌کند.

در انتهای این صحنه هوراشیو نیز قصد خودکشی دارد که هملت او را منصرف می‌کند.

هوراشیو چنین قصدی ندارد و بعد از مرگ هملت آخرین جملات فیلم را بر زبان می‌آورد.

هملتی بدبین، عصبانی، اندکی نگران و انتقام‌جوست. گویی چندان حضور ندارد. بیشتر به نظر می‌رسد که به دنبال افکارش «در ابرهای تاریک و توفانی و بالا و دور از دسترس است. او چندان قابل لمس به نظر نمی‌رسد.» یک فضای غیر قابل لمس بین او و اطرافیانش وجود دارد. اما به دلیل حذف تعدادی از شخصیت‌ها و گفت‌وگوها به عنوان مثال روزنکرانتز و گیلدنسترن، آن جملاتی از هملت که طنز گزنده‌ای دارد و نوعی شوخ طبعی در شخصیت هملت ایجاد می‌کند، از بین رفته‌است. در این بین باید به سن اولیویه در زمان اجرای این نقش نیز توجه داشت، او ۴۰ ساله است، هر چند جوان‌تر به نظر می‌رسد، اما با این همه خطوط روی پیشانی او به ایجاد یک هملت غمگین و متفکر کمک بیشتری می‌کند تا جوانی سرزنده و پرشور. معدود زمان‌هایی که او از این قالب سنگین بیرون می‌آید، یکی هنگام برخورد با بازیگران است، زمانی که او سرانجام از فکر خودکشی بیرون آمده و خنجر را در آب رها کرده است، تنها در تاریکی رو به دیوار نشسته که پولونیوس خبر ورود بازیگران را به او می‌دهد. هملت از تاریکی بیرون می‌آید و به نور و شادی گروه بازیگران می‌پیوندد، با ایشان می‌خندد و آنان را می‌خنداند. و بار دیگر پس از خروج سراسیمه کلادیوس از محل نمایش مرگ گونزالو است که هملت در وسط تالار مشعل را در دست گرفته، می‌چرخاند، آواز می‌خواند و کاملاً سرخوش است که با ورود پولونیوس این شادمانی کوتاه‌مدت هم از بین می‌رود. یکی از منتقدان درباره هملت اولیویه چنین می‌گوید: «او با چشمان نگران، درخشان و قدرتمند است و بعضی اوقات به اوج می‌رود. اما در بقیه مواقع هملت اولیویه متفکر است و آن قدر سرد که توجه کمتر کسی را جلب می‌کند. شوخ طبعی هملت در این فیلم نیست. جویده و با فشار صحبت کردن اولیویه و گزندگی‌اش، این احساس را که با پولونیوس با هیجان یکی به دو می‌کند، ایجاد نمی‌کند.» اما در قیاس با نمایشنامه به نظر می‌رسد، هملت اولیویه قوه تمیز بیشتری دارد و کمتر دیوانه است. شاید علت این امر حذف گفت‌وگو و شخصیت‌هایی باشد که طبعاً وجود آنها دیوانگی هملت را بیشتر نشان می‌دهد. او حتی زمانی که جملات دیوانه‌وارش را بیان می‌کند، با حسسی از موضع برتر این عمل را انجام می‌دهد و شاید به دلیل همین شیوه برخوردش با نقش بوده که درباره‌اش چنین گفته‌اند: «اولیویه به عنوان هملت، گستاخ و اندکی از خودمتشکر به نظر می‌رسد. چیزی غیر قابل درک در او وجود دارد. در واقع ظاهر اولیویه باعث می‌شود که مردم هملت را یک موضوع آکادمیک ببینند که به جای لذت، رنج به همراه دارد. شاید چهره اولیویه برای تماشاچیان فریخته به مدت چهار دهه، قابل قبول باشد. اما اولیویه در این فیلم اجرای آرام و کنترل شده‌ای دارد و چندان دینامیک نیست. او به آرامی صحبت می‌کند و گاهی تقریباً زمزمه می‌کند.»

و آخرین نقد و بدبینانه‌ترین نقد را دن لوپز بیان کرده‌است: «اولیویه به علاقه زیادی که به آثار شکسپیر دارد، یک بازیگر با استعداد است. البته اجرایش مورد طبع من نیست. من همیشه فکر می‌کردم، هملت شخصیتی است که با وجود تردیدی که دارد، کار را به هر صورت انجام می‌دهد. هملت اولیویه غمگین و تئاتری است. من این موضوع را که تک‌گویی‌ها در سر هملت می‌گذرد (به جای آن که با خودش حرف بزند) تحسین می‌کنم، اما او افسرده‌تر از آن است که بتواند مثل یک قهرمان عمل کند.»

## گرترود

در فیلم به نقش گرترود اندکی بیشتر از نمایشنامه توجه شده است و دلیل آن به دیدگاه اولیویه درباره ارتباط هملت و مادرش بر می‌گردد. زمانی که اولیویه این فیلم را ساخت، تحلیل روان‌شناختی روی شخصیت‌های فیلم مد بود. اما در مورد نمایشنامه هملت این تحلیل غیرضروری به نظر می‌رسد: «هر مطلبی درباره نمایش هملت که به متن اثر نظر داشته و به مد روان‌شناسی آن زمان توجه نکرده باشد، طبیعت عقده ادیبی هملت را رد می‌کند. خیلی از هنرمندان عالم سینما به دنبال موضوع روان‌شناسی عامه‌پسند رفتند و این تئوری را با سینما هم‌ساز کرده‌اند. بدون سابقه، فشار، یا نیازی به کشف پیچیدگی در هملت این یک موضوع عمومی برای فیلم‌سازان شد. با چنین دیدی ساختن فیلمی از هملت بدون اشاره به ارتباط بین گرترود و هملت غیرممکن بود.» به همین علت نیز اولیویه با پیروی از این مد، نوع رفتار هملت با گرترود را برنامه‌ریزی کرده است.

از همان ابتدای فیلم در صحنه ملاقات درباریان با شاه و ملکه، گرترود به هملت مثل یک عاشق - و نه یک مادر- نگاه می‌کند. هر جا که هملت حضور دارد، گرترود عاشقانه به او خیره می‌شود. علاقه گرترود به نگاهش محدود نمی‌شود، وقتی که هملت توافق می‌کند که در السینور بماند، گرترود او را مثل یک عاشق می‌بوسد. «صورت هملت را در دست‌هایش می‌گیرد، مثل این که زندگی او را می‌نوشد و هملت به او اجازه می‌دهد.»

در نمایشنامه در یکی از مهم‌ترین صحنه‌ها هملت، مادر را با خودش موافق و همراه می‌سازد، (پ ۳ص ۴) از ابتدای صحنه که ملکه از کلادیوس به عنوان پدر یاد می‌کند تا زمانی که آگاه به «لکه‌های سیاهی» در روحش می‌شود که زودنی نیست، تغییری عمیق در او صورت گرفته است. در ابتدای این صحنه به

نظر می‌رسد که ملکه از روبه‌رو شدن با هملت در هراس است، گویی هملت تجسم وجدان اوست. یک آگاهی نسبی از نادرستی عملی که انجام داده است. آیا گرترود واقعا از علت مرگ هملت بزرگ بی‌خبر است؟ و حضور هملت اکنون که قرار است تجسم وجدان آگاه او باشد، تا آن حد ترسناک است که باید در خلوت ظاهراً دو نفره، شخص سوم نیز حضور پیدا کند. به نظر می‌رسد که برای گرترود، وجود پولونیوس در پشت پرده نوعی امنیت خاطر است. در اولین نسخه چاپ شده از این نمایشنامه (در سال ۱۶۰۳) هملت در برخورد با گرترود موفق می‌شود «غلبه کلادیوس را بر گرترود برای اولین و آخرین بار درهم بشکنند. در ضمن گرترود به هملت قول می‌دهد تا او را یاری کند و انتقام را به انجام برساند. این نکته از چاپ دوم این کتاب (۱۶۰۴) که استنادانه اصلاح شده حذف شده است و تماشاگر احساس می‌کند که گرترود هنوز به طور کامل بر ضعف خود در مقابل کلادیوس فائق نیامده، اما در این راه تلاش می‌کند و صمیمانه نادم است و مصمم است که تا حد امکان اما به گونه‌ای انفعالی، پسر خود را یاری دهد. تماشاگر احساس می‌کند که گرترود نیز مانند هملت مشکلاتی دارد که باید بر آنها چیره شود و در واقع اگر گرترود و هملت با چنین مشکلاتی درگیر نمی‌بودند، کلادیوس می‌بایست همان جا و همان هنگام بمیرد.» گرترود و او سرانجام بر این مشکلات چیره می‌شوند. به علت تمام این دلایل است که در ابتدا برخورد هملت نسبت به گرترود پر خاشگرانه است، اما بعد از آن که هملت روح را می‌بیند، رفتارش نسبت به مادر، محبت آمیز می‌گردد و با او به ملایمت صحبت می‌کند. گرترود نیز متقابلاً پاسخ می‌دهد. بوسه بین آن دو مهری است بر توافقی‌شان علیه کلادیوس. اگر این صحنه را جدا از این فیلم ببینیم، به نظر می‌رسد که این یک توافق عاشقانه و صحبت عادی بین دو عاشق جوان است. بر اساس تئوری ارنست جونز، تماشاگر به راحتی این برداشت را می‌کند که هملت گرترود را متقاعد کرده که او را بر رقیبش، کلادیوس ترجیح دهد. در فیلم زمانی که افیلیا و هوراشیو به دنبال او از تالار بیرون می‌روند، کلادیوس قصد گرفتن دست گرترود را دارد که با دیدن اکراه گرترود دستش را پس می‌کشد و شروع به سخن گفتن از اوضاع به هم ریخته کشور و اتفاقات ناخوشایندی که افتاده است می‌کند. پس از این که احساس کرد با این جملات دل گرترود را به رحم آورده است، بازوانش را به دور گرترود حلقه می‌کند که ترس نهفته‌ای که گرترود از این رفتار او نشان می‌دهد، باعث دوری کلادیوس از او می‌گردد. در ادامه همین صحنه است که نامه‌ها به گرترود و کلادیوس می‌رسد. گرترود از کلادیوس دور شده، پشت به او کرده و نامه را می‌خواند. که حالت او علاوه بر دوری جسمی‌اش، گریز ذهنی او از کلادیوس را نیز نشان می‌دهد. توجه داشته باشیم که در نمایشنامه از نامه‌ای متعلق به گرترود اصلاً صحبتی به میان نمی‌آید. در این نامه چه نوشته شده است؟ آیا در این نامه، هملت راز مرگ پدر را با مادر درمیان گذاشته است؟ با توجه به این که در نمایشنامه آخر صحنه کلیسا، کلادیوس به گرترود می‌گوید که مراقب هملت باشد، از این جمله چنین استنباط می‌شود که گرترود بیش از حد مراقب کلادیوس بوده است. به هر صورت واضح است که ارتباط بین هملت و گرترود حداقل از لحاظ احساسی خیلی عمیق‌تر از رابطه فامیلی است. برای رسیدن به این نتیجه اولیویه با تغییراتی در متن نمایشنامه، نوعی اقتباس آزاد انجام می‌دهد و در پایان گرترود، خودکشی می‌کند تا شاه را بشناساند و پسرش را در پایان توافقی‌نامه عاشقانه نجات دهد.

## افیلیا

در متن شکسپیر، پیش از دیدار هملت با روح با افیلیا آشنا می‌شویم. لایرتیس که برای وداع نزد خواهرش آمده، و سپس پولونیوس، افیلیا را از پذیرفتن عشق هملت برحذر می‌دارند. صحنه سوم از پرده نخست، با گفت‌وگوی لایرتیس و افیلیا آغاز می‌شود. افیلیا، پیش از آن که معشوق هملت باشد، فرمانبر پدر و برادر خویش است. با این همه، دوری ناگزیرش از هملت، همیشه با دروغ همراه اوست و غیابش یکی از نقاط اوج تراژدی را شکل می‌بخشد. با وجود همه تردیدهایش دوست داشتنی است، اما در کشاکش دسیسه بازی‌های السینور تلف می‌شود. در فیلم فوراً بعد از تک‌گویی هملت که در آن از مرگ پدر و ازدواج زودهنگام مادر شکایت می‌کند و قبل از ورود هوراشیو، افیلیا را با پدر و برادرش می‌بینیم. افیلیا در این صحنه کاملاً معصوم و کودکانه است. محبت او نسبت به برادرش و برادر بر او، در رفتارشان کاملاً منعکس است و نشان از پیوندی دارد که پدر چندان در آن راهی ندارد. در این صحنه در بین صحبت‌های جدی پدر و پسر، افیلیا مدام در حال شیطنت است و سعی می‌کند کیسه پول برادر را از کمرش بریاید یا در جیب لباسش جست‌وجو کند. لایرتیس نیز با احساس یک بزرگسال نسبت به یک کودک مانع شیطنت‌های او می‌شود. اما ابداعی که صورت گرفته در پایان این صحنه است که پس از نصیحت‌های پولونیوس به افیلیا در باب هملت، در انتهای یکی از هزار توهایی پیچ در پیچ السینور هراسناک، افیلیا هملت را می‌بیند که بر همان صندلی آغازین فیلم، در تالار نشسته و پرسشگرانه به او نگاه می‌کند و افیلیا رو برگردانده دور می‌شود.

یکی از مهم‌ترین بخش‌های نمایشنامه، صحنه‌ای است که افیلیا، دیدار عجیبش با هملت را برای پدرش بازگو می‌کند. در جواب این سؤالات که چرا هملت سخنی بر زبان نمی‌آورد و از ابتدا به چه قصدی به نزد افیلیا آمده است و یا منظورش از آن حرکات دست و سر چه بوده‌است، تعبیر مختلفی بیان شده است. مارتین لینکر چنین عقیده دارد: «دنیا» نه تنها در بی‌خردی‌هایش، بل در جاذبه‌اش، در همه چیزهایی که در «زندگی روزمره» به سختی می‌توان کنار گذارد، در وجود افیلیا خلاصه شده است، اما اگر نداری داشته باشی، می‌باید کاملاً با آن وداع کنی و از آن بگذرد. دیدار بعدی هملت و افیلیا - که افیلیا از آن با پدرش سخن می‌گوید - به خاطر امیدوی بی‌هوده است که هملت در دل می‌پروراند، امید به این که شاید لزومی به پشت کردن بر تمامی دنیا نباشد، یا شاید بتوان در عین حال دنیا را هم با خود داشت. اما در این دیدار، هنگامی که به صورت افیلیا می‌نگرد، درمی‌یابد که باید راهش را به تنهایی برود، درمی‌یابد که افیلیا قادر نیست در راز او سهیم شود، و از این رو است که افیلیا را بدون ادای کلمه‌ای ترک می‌کند.

ماجرای بعدی در پرده سوم صحنه اول اتفاق می‌افتد، که به صحنه «صومعه» معروف است. جایی که هملت با افیلیا در ملاقاتی برنامه‌ریزی شده روبه‌رو می‌شود. ویل دورانت در این باره می‌گوید: «بعضی از زنان شکسپیر خیلی ساده‌اند، از دنیای حقیقت دور می‌شوند و بعد با دو سه کلمه جان می‌گیرند. وقتی که هملت به افیلیا می‌گوید که او را هرگز دوست نداشته است، افیلیا بی‌آن که بخواهد تلافی به مثل کند، همان حرف را می‌زند ولی با سادگی غمناک و مؤثری می‌گوید: من بیشتر فریب خوردم.» در فیلم برخلاف نمایشنامه، هملت از ابتدا می‌داند که صحنه ساختگی است و به همین علت، کل ماجرا از مونی است برای افیلیا تا بین هملت و پدرش

یکی را انتخاب کند. به همین دلیل است که بعد از پاسخ ناشیانه افیلیا: «قربان، در... خانه است» هملت فوراً خشمی بزرگ، از خود نشان می‌دهد و این کار را کاملاً نمایشی انجام می‌دهد، تا تمام تماشاگران پنهان نیز متوجه آن شوند. افیلیا که متوجه اشتباه خود شده چند بار بازوانش را به دور گردن هملت حلقه می‌کند، اما هر بار هملت دستان او را باز کرده، از خود دور می‌کند. چنان با خشونت که آخرین بار افیلیا روی پله‌ها می‌گلتد. در این لحظه گریه شدید افیلیا، بر خلاف نمایشنامه، به دلیل دیوانه شدن هملت نیست، به خاطر از دست دادن عشق و اعتماد اوست. اما آن چه که افیلیا نمی‌بیند و تنها ما شاهد آن هستیم، بوسه خداحافظی است که هملت بر طره‌ای از گیسوان افیلیا می‌زند. این واپسین دیدار است. در بازگشت افیلیا را در تابوت خواهد یافت. هملت خشمگین و آشفته می‌رود، تماشاگران پشت پرده نیز بی‌اعتنا به اشک‌های افیلیا هر کدام در اندیشه خود خارج می‌شوند و افیلیا تنها روی پله‌ها باقی می‌ماند، در انتظار جنونی که در راه است. زمانی که افیلیا دیوانه می‌شود «با آن چشمان شیشه‌ای و به زمزمه آواز خواندنش، به جای این که فریاد بزند یا اشک بریزد (مثل فیلم‌های اخیر) قابل قبول و تکان‌دهنده است و صحنه مرگش شناور در آب، بر بستری از گل‌ها ساده و جذاب است. یک زیبایی سیاه و سفید است.»

و فقط چند گل خوشبوی

زینت بخشیده است.

قبر آن کسی را

که چون به خاکش می‌سپردند



هیچ کس برای خاطر وی

از روی عشق پاک

اشکباری نکرد. (پرده چهارم صحنه پنجم)

در فیلم برای این که نشان داده شود افیلیا حتی در جنونش به هملت می‌اندیشد، گل‌هایی را به صندلی‌ای که بارها هملت را در صحنه‌های مختلف فیلم بر آن یافته‌ایم، هدیه می‌دهد و دستی به نوازش بر چهره هملت خیالی می‌کشد.

در نمایشنامه مرگ افیلیا را از زبان گرتروید خطاب به لایرتیس و کلادیوس می‌شنویم. اما در فیلم این صحنه به شکلی سینمایی ترسیم شده است. ما افیلیا را شناور در آب می‌بینیم، در بستری از گل‌ها. بسیار شبیه تابلو «مرگ افیلیا» اثر میله، و صدای ملکه روی تصویر شنیده می‌شود.

«اگر در اثر شکسپیر شخصیت افیلیا و مرگش از طریق واکنش‌های اشخاص متفاوت - ملکه، شاه، لایرتیس، هملت - اهمیت می‌یابد و برای مثال، در صحنه گورستان زاری‌های لایرتیس و هملت از دست رفتن یک «خواهر» و یک «معشوق» را اعلام می‌کند، در فیلم بیش از هر چیز یک احساس اصلی برانگیخته می‌شود، دختری معصوم و دوست‌داشتنی، با عشقی پاک و کودکانه نسبت به هملت، به خاطر محیط متعفن، ترسناک و مملو از نیرنگ السینور و فضای پر از توطئه و خیانت و فریب آنجا، عشقش، پدرش، هوشیاری و زندگی‌اش را از دست می‌دهد و همه کسانی که دوستش دارند؛ هملت، پدر و برادرش، آن قدر درگیر حل مسائل خود هستند که به از دست رفتن این دختر جوان توجهی ندارند. تنها راه گریز از این تنهایی، جنون و مرگ است.»